


296

فرمانروائی




 Teheran University

۴۴۰

حسین رضی

۲۹۶

شاهنشاهی

- یا -

(Empire)

پارلمنتاریزم

(Parlementarisme)

- و -

سنا

(Senat)

نگارنده

د آریا پارت

تهران

مهر - ۱۳۲۷ برابر - اکتبر ۱۹۴۸

حق هر تب چاپ و بزه نگارنده است

چاپ تابان

فهرست

- ۵ -

(وارث نکات)

در آمد برگه ۲ -

I

دینامیزم، فرمانفرمانی در سپهر فیلزوفی بزاده برگه ۲-۸
(۲ - آریا گروه، ب - راز و ذات، م - معبط و پرورش، و ب - بسکوازی نوادی)

II

مهندست گنگاش « کون آمیزم »، با - A S A - « آریا - سبت - آکادمی »، برگه ۹-۲۷
(آ - در هم بودیدن و سبابت دیگر « reconstruction » آمیزم - بر بنیاد « نو » - ب - « بکنای »
پرستی در راز « آریا - فیلزوفی »، راز « نواد» خافت و گرد « زنیال »، ب - « گزی » « esdiere » -
« سامیزم »، « دکوون »، « مار کسیرم »، « پیووم » و « نورد نوی ناریکویا »، ب - « گزی به ترازی اروپ
و خطهای بی پایان فرمانفرمانیهای « آریا » و تاریکیهای اید، نوازی « سامیزم » و فرمانفرمانی « ترور »
ب - « آلام » « جرجیل واروپ »، نقشهای « نرومن » و « وین » « کرمل » نوی تاریکیهای « سامیزم »

III

« تاریخ تاریخ » برگه ۲۳-۲۷
(آ - آرزوی گرو آریا است بگرد « آریا تریش » - روی « کره » - ب - گرو کل آریای برا کندیام
بزرگ آمیا است آرزوی گرو بگوش (و در اناب بخشین هند آریا، آری و ابرسان و اقدان آریا)
ب - « پشوش آفرینش و اوسوونم در گرو « درفش » همه آرزو است و هر گز از نوی نوده هیای تاریک
ت - « گزازی اساس « هراس آور » فرزندک در زرف پای تحت ت - در سپهر « کونومی بدید » نویسیم
من هیچ نماندی را « مهمه » - « چو پلان مرفشل در اروپ پاشیده از آباد » در راز نقشهای « وقت ساله » نوی
آن پای یعنی که « نیست » خود « فرمانفرمای » « چوین » هر - بیاد هراسمانی بچگی « برهنه » (بر
هر تب که بدید آید) - نیست بر آیین من این روز گلزار جز - « آهوا » زمینی « نونل » و « چارندرد
در اساس !

« فرجام » برگه ۲۸-۳۰

بازگشت به جواهر نامه و ...

شاهنشاهی

- یا -

(آمبر)

پارلماناریزم

- و -

سنا

«هرامید هر که از مرگ» - نبراسیده است وی از «یردی» و هم هرگز از «تنگ»
«آریا پارت»

«بی زارم من از هر روز اساس - «سامیزم» و این بازبهای
«تیکت بار از توی تاریکیها و بزاراز - «پارلماناریزم» و از
«اکتیریزم» «مارکس» بزارم و اجای - زیست سرافراز ریزم
«درفش» «الیت - Elite» و در ترمی دیگر در چنگ چنگی
«چکیده نژادخویش بزوهیده و چین - توی آژنگهای بی هیچ بابان
«آذرخش سر نیزه رستاخیز این کرد نژادم کتتر - این اساس هرز
«در گرو بگردد» «آریا درفش» هست آرزوی»

I

«دینامیزم فرمانفرمائی در سپهر قیلزوفی نژاد»

بنیاد هر تشکیلات نوی نژادهای «فرمانفرمای» در هر موردی از گردش چرخ زمانه که بوده
و یا در هر محوری از پهنای کره کآن پدید افتاد، اگر در اصول مقرون بود با نوامیس طبیعت و بزبانی
دیگر ساز بود با «دینامیزم» طبیعی آن نژاد و وفق میداد با «پسیکولژی» نوده های بزرگش بی هیچ
شبهه آن نوده سرفراز زیسته و توی یرتو «زیست سرافراز» که پاره ای نیز آن را یعنی این تیب
سرفرازیها را - «آزادگی» اش خوانده، نژادی نیرومند پدید، بیکر و یابزبانی دیگر «ساتو کو» ی
«Statuquo» فرمانفرمائی «نرمال» دانه های «ژنیال» نژادی بدین نحوه نمو و «زیست سرافراز» را
این گروه - (آری آنها همه گروه)، بر بنیاد «لیاقت» جبلی خویش - بی بی بی میریخت.

زهی نژاد! که اگر چنین تشکیلاتی با «دینامیزم» طبیعی نژادی ساز نمی افتاد یعنی هر زیست
نژادی «هر بیچاره» و هر تیبی «تاریک» میگشت - قائد امر سوسیال! در این باره - کافی است اشاره
بدور نمای تشکیلات اشکباری را که نه تنها در ایران زمین بل، روی کره بدین منوال یعنی بخلاف

«دینامیک» طبیعی نژادی پدید و «فرمانفرمای» در هر فروت هر روز نژادی گشت توی نژاد «آریا» و از
این روزگار توفان «آنارشی» آغاز و بر انداخته بنیاد این نژاد زیبا و این «انحطاط» در تمام فروت
های «هستی» وی روی بزرف هشته است ..!

در این تیب داورها در گردش چرخ امر «سوسیال» برای کتته کلوهایی زرف تر در «پسیکولژی»
نژادی سه اصل اساسی زیر میبایستی همیشه در فرمول تحقیقات هر بزوهنده ای وارد گشته تا که
او را از پاره کتربهای جبران ناپذیرش باز داشته و بی پروای هر چیزی را در هم بر اساس «بیچارگی»
های خویش مانند - «مارکس» نیالاید.

این سه نکته: ۱) گوهر «ذات» است که باغرا از جیبسی آمیخته و آن خداداد است و در سرشت
تختین آمده و توی انسانها یکسان نیست.

۲) امکانات «محیط» زیست است.

۳) تأثیرات «پرورش» های نخستین.

حال - بایست دید که آیا: آ - نژاد «فرمانفرمای» در پهنای ایران زمین از بنیاد چه نژادی

شناخته شده - چه نمایی را «محیط» این نژاد گرفته بخود؟ و ب - «پرورشهای نخستین آن» بفرجام -
اساسش روی چه پایه هائی ریخته شده

کنه کاری هائی را که توی بشر تا این روزگار در گروه بندیهای نژادی مورد داشته علماء راد هستی
سه بنیاد نژاد کهن که تیب «سپید» است، «زرد» و «سپاه» و هر یک را خلقی است خاص، با هم هم آهنگ
ساخته. گروه های درو برهم و پریشی که بپراکنده این روزگار به پهنای کره در پیشگاه انسان - شاخه هائی
است همه متفرق از این سه بنیاد کهن.

«آریا - نژاد» گروهی است که از بنیاد «سپید» پدید گشته و نژاد فرمانفرمای در پهنای ایران زمین
یعنی پاره انبوه های برگی که پراکنده در کوهسارها، بایبایان نورد و یا که گروه های کشاورز و در ترمی
دیگر پاره انبوه های روستائی را تشکیل داده و بر ریشته نژاد «آریا» برای مرکز فرمانفرمائی این نژاد و دودمانهای
کهن را پدید آورده است همه از این نژاد شناخته شده و کتبه «آریا» نژاد که در «ترمی» دیگر همان «سپید
نژاد» باشد به پنج گروه زیر در آمده و پراکنده است به پهنای کره:

- ۱) آریان ایران، هند آریا، افغانها، توران باستانی پاره گروه های غرد، کوهساران قفقاز
باستان پاره ای، و گروه های بریش از بنیاد «آریا» که در تلامط گردش جرخ از روزگار های
کهن پراکنده اند توی کوهسار های «لبنان»، «مرز» «تیر» و «اروند» و در زرف مرز ترک.
- ۲) ژرمن ها، آلمانها، انگلوساکسون، اتریشها، سکا تیناریان (برقنلانند)، هلاند، نلانداریان
پانامانها - در مرز بلویک، سووت - در خاک «چک»، پاره گروه های «سوین» و پاره گروه

های دوهم در کرانه های «باتیک».

۳) رومنها یا اقوام «لاتین» - فرانسه ها ، اسپانی ، ایتالی ، پرتغال ، رومانی . بخشی از بلژیک بخشی از سوئیس و آمریکا «لاتین» .

۴) سلاوها : روسها ، اوکراین ، روسیه سفید ، لهستانیان ، چک سلاو ، بلغارو ، بوک سلاو .

۵) شاخه های پراکنده خرد : آ - کلت ها ، ایرلندیان ، سکوتها . ب - یونان ، سیارت و کهن ماکدون .

ب - ایللو آلبانی ، کروآسی و دودمان فرمانفرمای Egypte ؛
(از این پنج گروه که گذشت ، هر آن گروه های دیگر پراکنده به پهنای کره را نژاد های «رنکین» بدیده آورده و توی «آریها» اینها - یعنی رنکین نژاد را همچنین «آناریا» خوانده که اشاره بغیر آریا است .)

بس مورد نژاد است که از هر کربزی در ژرف در این هنگام به فیلزوفی نژاد که وزن مهمی را در راز «سوسیال» راز «بیوشیمی» و راز «تشکیلات» گرفته بخود ناچارم بخود داری ، چه هیچ اشاره ای بیاره های آن زنجیری را که بر اساس همین فلسفه همه تنگ بسته بهم در راز پیدایش «کره» و بزبانی دیگر در خصوصیات «نکوبن» و تاریکیهای دوره های «ژئولوژی» در تیب «آرتیکل» کافی تواند شدو تاثیر را هم چندان در ژرف قائل بیستم از تنها گریز بدین راز - توی آن نژادیکه «هزار سال» گیزیده همه توی تاریکیهای آئینهای - همه بوج ، همه یرت و همه هرز .

بهر رخسار نژادیکه از یک بیخ و ریشه و بن مانند «آریان» در پنج گروه بالا بنیاد گرفت در «دینامیزم» خویش و بزبانی دیگر در غرائز جهانی و آنچه که در راز گوهر «ذات» او آمده با نژادهای دیگر «فرق» کرده و این همان فرق اساسی است در راز «آریا - فیلزوفی» که اگر شرایط «محیط» و شالوده «پرورش» نایب اصل در «دینامیزم» این نژاد «جور» نیاید ، مکانیزم گردش چرخ امر «سوسیال» آن بنیادش پاشیده شده و شبهه ای نیست که «آتارشی» است در این مقام «تها» فرمانفرمای و فرجام «آنارشیزم» هم نیست مگر ، پیچش توی دانه های زنجیرهای «بردگی» .

سجایای اخلاقی میان - انسانها بنیادش در غرائز «ذاتی» هر تن ، هر دودمان و هر نژادی متفاوت بودم و بن «نقاد» در هر پدیده ای که پدید افتد ارزش در خمیره نژادی آن تن ، آن دودمان و آن نژاد پدید گشته و «خداداد» و بگفته برخی «Subjectif» هست ، تاثیرات «محیط» و راز «پرورش» - آنچه انرا تنها آنچه نچنان تر کرده و یا اگر ساز نیامد با «دینامیزم» نژادی «ژنی» را کشته است و لا غیر .
روی همین اصل است که بنیاد پرورش توی بچه های «سکاندیناوی» ، توی «آلمانها»

و توی «انگلیسها» این روزگار ، نه برای ایجاد قریحه «نو» هست فی بل برای تقویت همان قریحه ایست که «خداداد» او است .

گوهر «ژنی» در راز «جیلیت» و سرشت نخستین و «نهاد» آمده و نیست تحفه «محیط» ؛ و پرتو گوهر های «ژنیال» توی «آریا گروه» در تمام فروت های نبرد با «هستی» و ویژه در شکافتن راز طبیعت و فرمانفرمائی بر آن ، خاموش کرده هر آن پرتوی را که توی تاریکیهای «تاریخ» که از توی پاره گروه های نژاد های «رنکین» تا این روزگار در زوایای کره پریده و - این خود بهترین گواهی است که اختلاف «محیط» و باراز «تربیت» که تاثیراتش - «Objectif» (و کهن روزگار است که آریها با اقسام آن می میچ بر وای جوشیده در پهنای کره) همیشه «فرع» آن وازی شده کان در «ذات» «خمیره» و «نهاد» این نژاد آمده و که تحفه ایست آن بردانی و جاویدان توی نژادی که به پراز بدان - یعنی توی شاهکار های «ژنیال» خویش فرمانفرمای شده بر «کره» .

ژنی فرمانفرمائی و یابزبانی دیگر «آرگانیزا توری» از آن خصائل ممتازی است توی این نژاد که باراز «بکتای» پرستیه های اوی در ژرف آریا - فیلزوفی ریشه هائبرا کهن - پیرا کننده و باخوی سپاهیکری اش در ابراز بی پروا و ایدهای شگفت آور در برابر «مرک» به آرزوی ایجاد زیست سرافراز کنتر - بردگی هائریالیزم» همه در هم «سینتیز» شده و بیاراسته این «ژنی» نژادی را توی شاهکار های «Esthétique» - خویش یعنی توی راز آن نژاد پرستیهاییکه گریزگراف نرفته باشم خود بنیاد گشته «سیوریلیزاسیون» زیبای این نژاد را این روزگار روی کره .

چنین ، پس ایده آل یکتای پرستی در راز «ژنی» و «وزن» «Superhomme» (به نگارشات «تیب» فیازوف ژرمن بردازید) ؛ در آئین «آریا» و باور بر راز «ژنیالیت» در مکتوب «individu» یا همان «هن» و راز «نفوق» در خمیره این نژاد همه ذاتی است و همه بنیادش در «دینامیزم» ری آمده و حال آنکه گروه «سام» که «آناریا» و بنیاد نخستینش را «اروپ» در ژرف «آفریک» بر و هدیه راز فیلزوفیش درست در فروت «Contraste» - یعنی متضاد توضیح گرفته و - این «سوسیالیزم» است که در نقص به تیب «پارلمانتاریزم» در آمده و فرم - کمالش همان «کمونیزم» است و در راز این فلسفه - نیست چیز دیگری مگر - نکته «ضعف» - یعنی عدم اعتماد بخویش در برد باروزگار و اتکاء بغیر ...

بر این بنیاد چنانچه می بیند فریاد یکتای پرستی در فلسفه آسمانی سامی گروه عاری از هر ژرف و نیامده هرگز - این در «دینامیزم» وی نی! فیلیزوفی این نژاد توی گروه های پراکنده اش باز نگهائیها که «هم» بر آئین آریانیزم! بخود گرفته ، باز چه در ژرف اش بژوهد بیچشم دیده شده که در «اصول» همه در «شرك» و بگرد فلسفه «سوسیالیزم» چرخیده ، راز «من» برای او بیچیده افتاده و «یكتای» پرستیا - توی این گروه «ننها» وردی است توی زبانها و بی هیچ ژرف.

زایونی ها که از بنیاد نژادی «زرد» پدیدگشته ، در آئین یکتای پرستی خویش فلسفه ای را دیگر پیرو که با «سامی گروه» (توی سه نژاد) از همان بنیاد فرق کرده ولی در یاره معتقدات خویش اینها در راز همان فلسفه نژادی که یاره نکات آن بر پرستیب «héroïsme» جانبازیا و تحقیریه «هرگ» آمده با «آریا - گروه» (توی سه نژاد) نزدیک افتاده اند ولی در خصائل دیگر دور.

زیبائیهای فیلیزوفی «یكتای پرستی» های «آریانیزم» - نیست در ژرف مگر همان در راز «خدا پرستی» اش و نه هرگز «یامبر پرستی».

بمقام «یامبری» به تکریم نگریسته این نژاد و ایمان دارد وی به «Superhomme» «ایده آل» خویش و چنین به «ژنی».

این راز را توی جنگهای بی پایان این نژاد پشروید! که بر پرستیب ایده آل آسمانیش همه «کنتر» اهریمنیزم ساز زنجیر بردگی را در دیده وی بگرت توی آن تاریکیها و بیزار است از هر آن «آئین» که توی راز آن ترور هست «ژنی»! «آزادگی» - محو! «لیافت» نبود! «دینامیزم» - مرده! و ز «مرال زیبا» نیست هیچ نشانی.

ساز جنگ «آریانیزم» - کنتر «مارکسیزم» روی همین بنیاد گرفته بای! و این ببرد بی هیچ پیروای بایست توی همان ژرف فیلیزوفیهای کهن - در گرو بگرد «آریا درفش» تنها توی داد آذرخش سرنیزه بژرف رود!

«فرمانفرمائی توده های بزرگ»!! چنگی است واژه های پوچ بگر، باور ندارید - در ژرف نگرید! به راز کاخ «سپید» و فانتازیهای «بشریت» - توی بیچاخم همان آسمان خراشهایش! در ژرف نگرید! به زیبائیهای «آزادی» پاریس زیبا و آن دانه هائی که توی شیار «کیوتین» ترور از روزگارهای

خزان - ۱۷۹۲ در ژرف این پای تخت همه باخون آبیاری شد! و بفرجام در ژرف نگرید! بر راز فرمانفرمائی سرخ - بر آئین «مارکس» - توی فریاد «برابری» در پهنای این بهشت «پرولتاریزم»!

راز «زیست سرفراز» اهر «آریا» آنجا بژوهد که: «تفوق ذات»، «استحقاق بر پرستیب زیالیته» و «چنگی ژنی آریا گردد فرمانفرمای»! و - این هم در ژرف «آمیر» هست. در یکچنین رخساری پرش آذرخش «رولوسیون» در گرد «درفش» بدر هم نور و بدن بیکره و بزبانی دیگر «Statuquo» «ستاتوکوی» آن فرمال فرمانفرمائی و ستر دن هر سیه لکه ای از این «آیات» و فرو از بنیاد ریختن هر بنیاد هر از بیدیهیات آرزوی من، رستاخیز «آریا آمیر» بر بنیاد «نو» بگرد و - از کان ژبنالش بگرد درفش در این رخسار همه محرز گشته و توده های «رنج» اش در پناه چنین درفش در یکچنین رخساری به «نیرو» آمده - همه رسته همه از این «اکسیر» و همه «سرفراز» زیسته است.

و گرنه اشکیارها در گرد «ستاتوکوی» دموی گراسی و آن «تعبیرات کتر» راز جمهور، با

«سوسیالیزم» فریاد پارلامنتاریزم و بفرجام «مارکسیزم» که همه از بنیاد کنتر «دینامیزم» یکتای پرستیهای «آریا» بنیاد گرفته و نیست مگر از تراوشات فکری «سامی» گروه و هرگز «آریا» و نیامده پدید توی این نژاد مگر از همان روزگارهای پیدایش «دژنراسانس» نژادی در گرد «مدیترانه» و هرگز در ژرف اروپا، هند و ایران زمین - همه آن گندابی است که چو فرو شود توی آن هر فرمانفرمائی «آریا» پایانش نیست - باور دار! مگر همه «مرگ» دانه های «ژنیال» این نژاد، همه بیچش توده های بزرگش است توی تارهای «بردگی» و همه فرجامش همان «محو» این نژاد زیبا است.

چنین ، پایه های هر تیب تشکیلات فرمانفرمائی توی آریا بایست بر همان بنیادی ریخته شود که آن را «کورس» کبیر ریخت زتها ، بایک «فرق» و آن پیدایش «آریا اسپنت» - آکادمی است در آیات آمیر» یعنی بر اساس «یكتای پرستیا» بر پرستیب آریا - فیلیزوفیک آن در راز «آمیر» و شاهسکار «سیاهی کری» که وزین ترین غرائز جلیلی این نژاد است در ایمان به «آریا درفش» و آنجا که ننها «گرد زنیال» فرشته «ارتقاء» را در آغوش کشیده و لاغیر!

در ترمی دیگر هر ارتقائی زیر «آریا درفش» در هر فروت نبرد با روزگار که پدیدافتد پایه هایش بایست در راز همان «من» که کنایه از اعتماد به نفس است و در راز «ژنی» ذات و «آزادگی» و

در راز «عشق» و تحقیر به «مرگ» نخست قائم آمده و باخوی «جانپازی» ها (در راز آریا-بنامیک درین ایجاب «زیست سرافراز») و غرائز «جنگجویی» اوی با راز «وجدان» و «هژبر منشی» ها، با در ترمیمی دیگر «ریتریزم» «باراز» «کبر» «تزادی وراز» «تفوق جبلتی» و «ژنی آرگانیزاتور» و با راز «*esthétique*» یعنی «زیبا» پرستیها، ی این تژاد - همه در هم «سینتیز» شده، و شرائط «محیط زیست» را با این تیب روحیات تزادی «جور» و راز «پرورش» را روی این اصول بنیاد ریخت.



II
«A . S . A»

«A . S . A» که در تیب کسوتها پردازیها کنایه از همان «آریا - سینت»^(۱) - آکادمی است، بنیاد بیست «نو» که در آیارات «آمیر» پدید و آن بجای «جهت کنگش کهن آمیر» است که تحت ریاست عالیة «شاهنشاه» در محور دربار ساز گشته و در «سینتیز» خود گاه یاد از بالات لر در بنای، یازده تکه های «کرمل»، رایخستاک ژرمن، سنای اتازونی و نیز - «Conseil d'Etat» این روزگار «بلژیک» کرده و فرون بر آن جنبه «روحانیت» را نیز در محور پاک «آریا - فیلزوفی» در بر که «خداپرستی» است همان بنیادش و نه پرستش «پیاہری»! و هم هرگز کنش در برابر «بت»!

کرده ریزهای ژرف در «reconstruction» و در ترمیمی دیگر در در هم نوردیدن «ستانو کو» Statuquo و هر رز بنیاد تژاد رز، محیط هرز و پرورشهای هرزو چنین تغییر «قانون اساسی» و در ژرف ریختن بنیاد «رواوسون» در کرد «درفش» و بر همین بنیاد «فیلزوفیک»، کنه کارهای علمی، پولیتیکی، فرهنگ و پی ریزهای ژرفا کنومیک «من حیث المجموع»، گره در بها در راز پیچیدگیهای «دژنراسانس - Dégénérecence» و پرورش ژنی توی این تاریخها ساز «کادر» بناس «درفش» و بنیاد ریزهای «دیپلوماسی» و گرده ریزهای «جنگی»، همه در راز همین تشکیلات وارد، گوهر های «ژنی» «آریا از توی انبوه های «تاریک» اش کربال، دانه های رزین و «ژنی» های آرگانیزاتور آن بیدرتک توی این - کردها «قائیده» شده و هر تن بفر اخور در محور «کالیبر» لیاقت خویش بریر نسب استحقاق یعنی ثبوت کرده «ژنیال» بر، بفر از کرسیهای فرمانفرمائی آمده و در ترمیمی دیگر بگرد «درفش» ریخته و چنین «زیست سرافراز» و اتوی انبوه های شگرف تژاد خویش بنیاد می ریزند.

چنین، بنیاد هر درایتی هر ز توی هر آن برش آئینی که «ترو» شده توی آن - این تژاد ویر همان بنیاد هر اساسی در «لابی» ریشت «های پارلمانتاریزم» و هم هر آن بنیادی که توی فائزهای

(۱) - سینت - واژه پارسی - در تازی بمعنی «مقدس» آمده و در باره زبانهای آری و اروپ همان «Saint» هست، گریز به «آکادمی» رایه - § - و بیوست - ۳ - برده: «در سپهر فیلزوفی تژاد» چاپ ۱۳۲۵ - نگارش «آریا پارت» بردازید!

(۲) - لابی ریشت - واژه آریایی - (یونانی) است بمعنی جبا اندر پیچهای «پارلمانی» آورده شده.



«مارکس» گرفته این روزگار پای - همه بنیادش درهم نوردیده شده است.

در یکچنین رخسار - یعنی «آپارات» آن فرمانفرمائی که توی این نژاد زیر «آریا - درفش» و به تیب «کهن» آمییر بنیادش برگزیده «چنگی» ژنی ریخته شد و توی شاهکارهای «ژنیال» تشکیلاتی با «معنویات» آریا - فیلزوفی در ژرف «جور» و بفرجام راز تشکیلات آن در تمام فروت نبرد با روزگار در داد «هستی» بادینامیزم این نژاد «ساز» آمد، «پارلماناریزم» و فائزایهای «آریا» فیلزوفیهای کژش در راز «فرمانفرمائیهای توده های «برک» (۱) برای من هیچ وزنی راد هیچ بک از شقوق گردش چرخ امر «سوسیال» بخود نگرفته نیست - آن مگر همان «فائزای» ...!

در یکچنین هنگامی - یعنی زیر آن درفشی که «گوهرهای ژنی نژاد» توی تاریکیهای توده های پربیش «ترور» نشده و در راز شاهکارهای ژنی تشکیلاتی این «نواد» اتانابه اتانپ از توی چنین تاریکیهایی بیدرتگ قاییده شده «مکانیزم» آمییر - روی کرده اینها بنیادش ریخته شد، «دربوزکی» در پی آئین «جمهور» - نیست مگر بازی با ناموس نژاد و ریختن بنیاد - «اهریمیزم» توی آن نژادیکه در گرد «سه هزار» سال فرو نهشته از چنگ - شهنشاهی درفش اش را! و بفرجام - توی آن نژادی که پیرش آذرخش «رولوسیون» اش در - «گرو» بگرد آریا درفش

پدید گشته، یعنی «هر «آریا» ایمان به «آریا - فیلزوفی» خویش در ژرف آورده و گردش چرخ فرمانفرمائییش در پی «زیست سرافراز» به تمرکز کابینالهای «مهم» توی چنگ «چنگی» ژنی هم - این نژاد چرخیده و نه هر «هرز نژاد»! و توده های «رنج» اش چنین زیر درفش «آمیر» توی شاهکارهای ژنی «از گابیزا توری» انرژی اش در پی «کار» نثار و چنین «زیست سرافراز» را بر کرده خویش بنیاد ریخت، یعنی به پراز به آئین «رنج» «آزاد زیست» «خوراک» اش بفرخور اوی شد «پوشاک» اش بر از «سده» و «پناه» اش چون پناه بک «آریا - رنجبر» زبسته افتاد، «بهداشت» اش در کمال ارتقا، و «فرهنگ» اش طبق «دینامیک» نژادی اوی شد پرویا کند دور فریب «مارکسیزم» توی چنین نژادی به وادار کردن اوی بگردد در برابر «آئین بردگی» سرخ خنده آورده است!

کژییدن بگرد همین واژه های هرز تیب: «پارلماناریزم»، «سوسیالیزم»، «جمهور» و فریاد «دموس - کراتوس» که اشاره به «فرمانفرمائی توده های «برک» (۱) هست، «برابری»، «مارکسیزم»، «بشریت»، در ترمی دیگر همان «درویشی» توی «لابی ریش» های «صوفیگری» اش و «پرولتاریزم» با همان «بالشویزم» - در راز عدم اعتراف به «تفوق ذات» - یعنی انحراف از «کهن آریا - آئین» خویش در گرد «درفش» و برگشت از ایمان به «Superhomme» و راز «اندیویدر» است که چنین تاریک کرده روزگار این «کهن گروه آریا» را - کآشایش ژرف آسیا و چنین به «بیداد» همه تکه پاره گشته از هم.

«یکتای» پرستیها در ژرف معنی «آریا - فیلزوفی» اش - یعنی انکار «برابری» که نیامده در راز خلقت و اعتراف به «Superiorité» یعنی «تفوق ذات» (کثر فائزایهای «مارکس» «اهتمام در تمام آن سوره»! و ایمان به راز «الوهیت» آئین هر «آریا» است و بر همین بنیاد «زیست سرافراز» را وی زیر «آریا درفش» پژوهیده - یعنی در راز «ژنی» در راز «تفوق» و در راز «استحقاق» و هرگز توی فائزایهای «عرش» و «برابری» و «بشر»! یا خود توی «ترور» فریاد: «آزادی» و هر آن هرز در آئینهای بی هیچ بابان «پرولتاریزم»! بی «بردگی» - توی نژاد «آریا» در هر تیب که پدید افتاد زشت هست اولوا تکه آن «بردگی» اهدای «دیکتاتور» - پرولتاریات - prolétariat بوده «بازیر» «ماسک» پارلماناریزم جلو و یا خود بیچیده توی «آیات آسمانی» و با فرشتگان سرازیر گردد! با این راز «اهریمیزم»، «آریا» - کهن روزگار زیست که در نبردند، گر باور ندارید این - حقیقت را توی «لیتراتور» این نژاد برگ به برگ در راز «ایده تولژی» پیرپارس «خیم» ها «پیرتوس» «نیچه» ها، موآویها، کانتها، گوبی نوها، فیخته، دلاپوز و سیناها - پژوهید و خروش این آتش فشان را در «دینامیک» این نژاد توی شاهکارهای زیبایشان بچشم نگرید!

گر «باور ندارید راز نبرد آرهایا» «آریا» ایده تولژیهای پیرش در پیرش در تاریکیهای «آرشیکتوری» و نقشهای راز انگیز آن در راز پاره بیکر ریزها پژوهید!

بفرجام، گر باور ندارید «فیلزوفانه» فرو برف «مذاهب» و در ترمی دیگر ایده تولژیهای «آریا» «آیات آسمانی» گردید - «توی آریا» و «سیرس این نبرد را در ژرف نگرید که چگونه

«جذبت» نژادی با «محیط» ناساز و این تیب «پرورش» های نابرازنده به «دینامیزم» خویش جنگیده است تا این روزگار!

چه «بود» فلسفه این آیات آسمانی؟! چه «زفرمی» را گرفت بخویش آن توی آرپها؟! چه نمانشی را گرفته در «پرانیک» بخود آیدون - این توی انبوه های پراکنده این نژاد؟! «دینامیزم» نژادی یعنی چه؟! «محیط زیست» ناچه پایه مؤثر گشته در «پسیکولوژی» یک دودمان؟ اینها همه آن نکاتی است که گر - «فیلزوفانه» - در ژرف میامد زیر داوری، فرماقرمائی این نژاد تمیگز بدچنین توی این «تاریکیها» بگرد خویش! بیچاره نمیشد چنین در نبرد خود کنترفانتازبهای «مارکس»! و نمی هراسید هرگز از دریدن بی پروای به برو بزود بالای خویش آن «زنجیری» را که توی «آاربا» آئین های پریش ریخته همه به کرب نژاد آوی ... نیست - راز نبرد با «کمونیزم» توی راز سیه پوشیار «طواف» و این اشک ریزبهای بی هیچ یابان در داغ «اسلامیزم»! نی - «چرخ روزگار توی نبرد مدار «آتم» بر» پس «هسته»! اینها همه بازی است توی آن تاریکیهاییکه همان «سرخ درفش» بفرجام همه سایه زده توی راز آن ... اینها همه برهان بیچارگی فرماقرمائی نژادمن هست! وین درایت های هرز نیست - سازفرونت - کنترف «کمونیزم»! بل، آن ریختن در چنگ خویش هست توی این نژاد پریش بنیاد «کمونیزم»!

فیلزوفی «کریستیانیزم» را چه برهنه در تیب «سامی» اش ... به داوری آرید، در راز آن همان پدید آید که «مارکسیزم» پدید افتاده است! «توراة» - توی همین تاریکیها است همه بنیادش! گر، باور ندارید این «فاکت» را در ژرف کاوید، تاریخته کرد آن راز که پیچیده همه این روزگار توی راز «ترادیسون» های گردش چرخ «تاریخ» - توی آئینهای نژاد هائی همه در بر هم و پریش، «فاتالیزم» توی فانتازی های «مونوژنیزم - monogénisme» در راز «یک بنیادی» بشر «مبدأ» اش توی همین آئینهای پریش است، «برابری» و «انکار «تفوق» در راز «نوادر خلقت» و شاهکار های «زنیال» اش - توی همین فیلزوفیهای همه یرت، همه درهم و همه توی هم بنیاد گرفته است! هراس از نبرد با روزگار بنیادش توی همین آئینهای هرز ریخته شده! نیست فرقی در پرنسیپ در راز تعبیرات «سوسیالیزم» پری می تیب، با «سوسیالیزم» توی آئینهای آسمانی و «سوسیالیزم» در راز «کمونیزم»!

اینها همه آن پایه هائی است تنها که از «primitivitat» بگفته زرنها - با همان مراحل بندری خویش به «سوسیالیزم» - «اسلامیزم» گذشته و چنین روی بزرف در راز «کمونیزم» هسته است.

راز این تیب «ایده نولژی» هادر فرماقرمائی «کلکتیویزم» «سوسیالیزم» و «کمونیزم» تراویده است هرگز - مگر همه از «یک دینامیزم» نژادی و - این ریشه هایش توی همان «هیرید» نژاد «سام» پیراکنده همه، که از بنیاد نژاد «سیه» پدید نیست شباهتی در کنه این فیلزوفی در راز نبرد با - تراوشات گردش چرخ با آریا - فیلزوفی در راز «Super-homme» که همه توی «راز «رنج» و دینامیزم «عشق» و آئین «جنگ» بنیاد گرفته».

بیامبر «آریا» زردشت هست که فریاد کرده: «زندگی جنگ هست» (به تکارشات فلسفی - «هومن» بردازید) «همین آئین رافیلزوف «گرتک» - Heraclitus بیرو و «جنگ را پدر همه چیز» خوانده. پس در راز «جنگ» و عشق و هستی «بزرف زیبا سر آئینهای: مولوی، پیر یارس، خیام، پیرتوس و نظامی گردید و توی این توفان بی پایان - کنترف «فاتالیزم»، کنترف عرفان «بافس» و کنترف «اکبیریزم»، «شهد «هستی» چشید

در راز این فیلزوفی «اشاره» ام به آریا - فیلزوفی است «دل را «من» برده و فلسفه «Individu» است فرماقرمائی، که راز «نوادر» را در خلقت و با «تفوق» را در ذات و «امتياز» را در «شخصیت» در برو باراز ژنی «ارگانیزاتور» و غرائز شگرف «osthétique» و عبارت دیگر زیبا پرستیهای این نژاد درهم «سینتیز» گشته است.

تکیزیده - هیچ «آریا» توی فانتازبهای راز «پیدایش» و نگشته هرگز «سرسام» که چه - آغاز نیست وی را در راز سپهر و فرجامش چیست!!! نی، پتربشیده توی این تاریکیها هرگز این نژاد بی هیچ آغازی و هیچ فرجامی! بل، «بنیاد هر آغازی و هر فرجامی» را وی در ایوان خویش در راز همین «هستی» کاویده است و بی پروای زده خوبشتن به هر آتش و توی راز «رنج» و «عشق» و «جنگ» پژوهیده وی «شانس» را و نه توی لابه و زار و «اکبیر» ...!

«پرزردگارش راهر «آریا» - توی «پرتو»، در راز «پرتو» و در بنیاد «پرتو» پژوهیده و راز پیدایش توی این ژرف فیلزوفی نیست - مگر، در راز «آتش» و شکفتیهائی که در راز «ابری» آن

پدیدگشته، در راز «ژرم» همین گردنده چرخ و در ترمی دیگر «کر» و توی راز آژنگهای بی هیچ
پایان سپهر.

فیلزوفی «پولی ژنیزم» - Polygenisme، بر همین بنیاد توی این نژاد، شایان ستایش گشته
که راز تضاد «فاحش» کارا کتر - Caractère، نژادی را توی انسانها، گیاه و جانور نیز دیده.
مگر، در راز همان آفرینش نخستین و پیدایش هر «پروتوتیپ» - prototype، رانه در یک گله،
بل، گله به گله در فواصل مختلف و گیه به گیه در پهنای «کر»!

رسوم، عادات و هر آن زیبا - آئین «نژادی» که بر «بنیاد» همین ژرف، فیلزوفی باراز
خروش طبیعت، باراز پیروزها و باراز «نبرد» باروزگار همه توأم و تمیخته آن بیای مگر توی
همه و تندرو آفرینش آشباریهائی بی هیچ پایان، توی گوهر و اورنگ و فر، و توی فریاد «هورای»
نیروی «ریج» و «عشق» و «جنگ» - همه یکباره سیری شد! کادر «کشائریاس» - Kchatryas که
کتابه از «چنگی» است ورزیده، بر چین و زنی، رخت بسته از توی این نژاد و آن «بکتای» آمیبر
مرد و پاشید چنین - بنیاد «زیست سرافراز» توی این نژاد که ژرف آسیاست آشیانش! همه «آاریا»
آئین هائی است پریش توی این نژاد این روزگار فرمانفرمای! و توی همین آئینهای پریش است که
برگشته راز این «محیط» و چنین از بنیاد راز «پرورش» و توی این «پارکین» وحشت «ترور» هست
این نژاد.

«آری و اروپ» توی آتش و خون و یولاد برگردانده تلایابه ای راز هر آن - «هرز» محیطی
را که تماسید آن به «دینامیزم» نژادی وی (بزرگ در راز جنگهای خاج گردیده...) «آری و آمریک»
همین روبه را در راز فرمانفرمائی بی، و - «مذهب» را «آزاد» توی توده های پریش و مکاتیزم
فرمانفرمائی را بر بنیادی «دیگر» بنیاد ریخته است.

و آنکه «گیرنده» همه این روزگار بگرد خویش توی: (۱) نژاد های درو بر هم و پریش،
(۲) بر همین بنیاد توی «محیطی» همه اشکبار (۳) بر همین منوال توی پرورش هائی همه «هرز» همه
«پوش» و همه «پریش» که (بنیاد - هست آری) آئین نژاد - این، همان فرمانفرمائی «آری و آس»

و در ترمی دیگر - «آریهای» پراکنده بژرف آسیاست! که چنین «پنجاره» گشته است در نبرد بی
زیست سرافراز!

هزارسال اشک ریخته این نژاد! هزارسال سیه پوش است ری و گیرنده - هزارسال زراسیوانها
توی این راز و شگفت آرزو باز چنگیده «دینامیزم» این نژاد کتر - «اکبیر» محیط «عربیزم»
و این ترور بی پایان توی این پرورشهای همه از بنیاد «هرز»!

این اساس بایست برگردد و از «بنیاد» ولی، تهنوی فاشائیهائی «عرفان» و نکبت درویشی -
به لایه و اندرز و زار! بی، بل - توی رگبار «مترابوز»! توی خروش «رولوسیون» در گرد
«درفش»! و توی آفرینش «دینامیت»!



نیست - ناموس در پهنای چنگی پارازیت «یهود» راتوی تاریکیهای همین بای تخت - سرگز
پایانی - تانیاید بر - بفر از آن همان «خونین درفش»!

پایندیهای «ایسرائیلیزم» را در «نبرد توی تاریکیها»، آریان! در «تاریخ» بژوهد! زیر
«میکروسکوپ» قانون این «میکروب» خوره کشف نگردد بده مرکز! بزبانی - «دیگر» -
«توی راز هیچ قانونی «یهود» تجدید نشده تا این روز!» به راز این چنگ «پارازیت» که «بی هیچ پروا»
سراز هر «سلول» اکتومی برون کشیده و بیشه های پر زهرش بیایی هی خلیده از توی «تاریکیها» به
کرب این نژاد برای همیشه بایست پایان و با «ایپریت» «سپری» ایش از هم باشید این «میکروب»
را!

چاره «میکروب» را «عرفان» نکرده! نه «شعر»! و هرگز «هومانیزم»...! «جنگ» «چنگ» توی
تاریکیها» است - آریان! و پریشد گیهای نژادی بنیاد این چنگ هست با بنیاد «فانالیزم» و راز
«درویشیها»... و «هومانیزم» توی فریاد بشریت و راز «آزادی» و یاداد «برابری» توی این «هرز»

محیط نیروورد فرماقمائی «آریا» - جز چنگی «کرم» و در بنیاد نژاد خویش ...! (۱)
 کی بود که سربازهای «سرخ» را با «گل» توی همین پای تختش پذیره شد ...! اگر این «زشت»
 های «زشت» نیست استفاده از «هومانیزم» نژادمن، چیست پس آن...?
 بانا کتبک «نبرد توی تاریکیها» دریده اهریمن ناموس «آریا» و خاموشی - بایست فرماقمای

(۱) سناتور - Cyr. van Overbergh که از دانشمندان نامی «بلژیک» و روزگاری، پست مهم
 وزاری رداشته، در نکارشات اخیر خود که زیر «تبتتر»
 «Karl marx son oeuvre Bilan du marxime»
 باره ای از آن را از چاپ گذرانده و در ژرف در آن سروشاخ با «مارکسزم» شده و hypothèse
 های وی را درهم می نوردد، اشاره به «یهود» - (جله I بند VIII - برکه - 294) - تنگه ای دارد
 که درج آنرا در زیر (جو - تازه ترین چاپهای برارنده پایان جنگ های II کره ...) برای «ایرژد» در
 تایید گفته های خویش میورد ندیده و میفرایم که «بنیاد تلخ درهم محیطی که بگفته یب «توس»
 بیار آید همان بر «تلخ» آرد».

« Dés que Marx a décidé une persécution, Nulle vilénie ne l'arrête. Juif lui-même, il est entouré à Londres, en France et surtout en Allemagne, d'une foule de Juifailleurs, tous plus ou moins malins, intrigants et mobiles, comme l'est leur « race » en général, agents de commerce ou de banque, litterateurs, politiciens, correspondants de Journaux de toutes les nuances, courtiers en matière littéraire comme en matière de banque, un pied dans la finance, l'autre dans le socialisme, et le derriere dans la prose des quotidiens.

Ces écrivassiers Juifs se distinguent surtout dans l'arts des insinuations lâches, haineuses et perfides, ils accusent rarement au grand Jour; il insinuent, «lis ont entendu dire», «On prétend que», «il n'est peut-être pas vrais que, mais cependant », et là dessus, il vous lâchent au visage les plus incroyables calomnies.»

کر، کنه کاویها در ژرف هست آرزوی، با همین چند تنگه که - (کنایه است نا چیز از
 «Caractère» - کارا کتر» این گروه در ژرف «اروپ» بایست بر، بروزگار های «تاریخ» گشته و
 مانربالهای «پریش» سه هزار سال را در و برهم ریخته وتوی راز آن بچشم نگریست کاین «پیارگی»
 را نیست آنچه همه در راز همان «دینامیزم» نژادی همین چنگ «پسارازیت» ا و این ذات «بلید» را
 نکرده چاره روزگار ا و در واز هیچ «مجبئی» برنگشته - توی تخیرات این کرده جرخ ماهیت پست
 این پنک «اکبیر» ا

کرده زیر «درفش» ...! وگرنه این گران خواهد آمد به «دیکتاتور» توی تاریکیها ...! نی! این
 اشتباه است! مرد، روزگار این تیب ترور از توی «تاریکیها» - کنتر «آریا»! وگرهم که
 وارد باشد - آن، کنتر - اهریمن - هست و هرگز کنتر نژاد و تیج ا نژاد کرد، و نژاد سرفراز!
 زنجیرهاییکه توی آئینه های پریش ریخته بگرده این نژاد، بی هیچ هراسش بایست درهم
 نوردید! به بی راستی بایست در کرد «درفش» کهن آئین خویش را و هر آن نکته توی - «آریا»
 آئینه های پریش که ساز لیامده به «دینامیزم» این نژاد، بی هیچ درنگش بایست فرو از بنیاد ریخت.
 «هومانیزم» وقتی زیبا است که بنیاد «اهریمنیزم» روی «کره» فرو از همان بنیاد ریزد!
 وگرنه ابراز هر زشت به «ریا» در این «Sphère» - (یعنی در کرد «هومانیزم») - سوا این
 روزگار - توی ارکان «فرماقمای» - نیست رازش، جز - همه آهنگ به «تسور»
 نژاد خویش.

کو! آن بنیادی را که توی جنگهای خونین نخستین کره بر اساس همین «هومانیزم» ریخت
 اروپا - توی آن بی پایان فریاد های ناقوس «کنتر - جنگ» در راز «یارادیس» ایده آل های همه از
 بنیاد بوچ «سامیزم» ...!

آری! زیبا درفش آمیبر «بروس» توی همین ایده آل های «پرت» در چنگ هم «آریا» در ژرف
 اروپا فرو کوفته شد! در بی، آمیبر «انریش» و چنین آمیبر «روس» اولی، آخرش «جنگ» توی
 این فائزیم های «آسمانی» فرو نه نشست و از توی همین «تاریکیها» - در ژرف اروپا باز آخرش چنگ
 توی آخرش پریده و کبوتر «آرزوی» ... توی چنگهای پولاد «شاهین» جنگ پر پر شد!
 نژادی که تکرده بردگی «برده» نگردد! و این همان «گرد» نژاد، آریا است که نیست «بردگی» در ذات
 وی! و - این گواه «تاریخ» هست.

کنتر بردگی - این نژاد از همان آغاز پیدایش خویش در هر گله ای که پدید گشته جنگیده و
 «هراس آور ترین» جنگها را - (هر آن «آن» کاو احساس «لطمه» ای کرد به «honneur»
 و در ترمی دیگر به حیثیات، نام، افتخارات، احترام و ناموس) نژادی خویش - بی هیچ
 پروایش با «جان» شد خریدار!

این راز رانه در «تاریخ»، بل - کافی است که در تراژدی هم این روزگار در «بای تخت ژرمن» و ژرف در «رایخسکائسلاوی» و توی خاکستر همان گردد - فرمانفرماییش؛ در «کاپوتیری»، «هامبورگ»، «لندبر»، در «ستالین گراد»، «ترماندی» و «دژزدن» اش در ژرف کاویدتا به «راز» دینامیزم نژادی پی و ابعان آرید که يك نژاد «گرد»، جنگجوی و «آریا» که راز «سرفرازیها» و «آزادگی» است - همه او را در «عرق» توی هیچ - آئینی او هم که آن توی پروبال هر فرقه ای بر ابر و یا «زیر سرخ درفش» «مارکس» نقش هم توی هیچ «نور» و «نور» از توی «تاریکیها»؛ کاراکتر «Caractère» نژادیش را بباخته و کفتر «محیط» ناساز به «دینامیزم» خویش و هر «پرورش» ناب از نده برو حیات نژادیش همیشه جنگیده است.

جنگهای نخستین کرده چنین، زیر «سلطه» آئینهای پریش «سام» توی بی ژرفیهای فرمانفرمائی «آریا» به «نور» این نژاد پایان گرفت و همین - یعنی اساس همین «نور» بنیاد جنگهای II کرده و توی همین بی ژرفیها - یعنی در عدم داوری های ژرف در راز «دینامیزم» آریا تراژدی شد - که «اهریمن» باز هنگام را شکار و پرید آذرخش بمب از توی «تاریکیها» و درفش باز - بی درفش توی چنگ هم - این نژاد فروریخت روی هم ...!

آیدون در سپیده دمان جنگهای III کرده است که توی «پروژه» های راز فرمانفرمائی خویش باز «گیرنده اروپا آریا»! کرده ریزبهای جنگی و رازشاکار «فرمانفرمائی» در راز «جنگ توی» تاریکیها، افتاده باز! باز در کرد صرف «هرمونی» کنجینه های «هرزروی» و «آناشوی» برق و یولادو کنگس و بانک و بورس و «rohmaterial» - (مواد اولیه خام)، «ماشین»، در ترمی دیگر «اندوستری» و «بازار» های هر ز توی چنگ «چنگی» نژادی هر ز چرخیده! و باز «هومانیزم» - (باعتدایم پارادیت پرووی) - باز فریب، باز «آزادی» - در راز «آناشوی»، «باز بشر» و فریاد «عدم تفوق نژاد» - (و نه توی سپید سماج انارونی و ریز پر بناره درفش)، «بازداد» «برابری» و فرجام باز فاشنازیهای آسمانی «سام» است - توی این نژاد فرمانفرمای و فراموش گشته باز که آذرخش جنگهای «سهمناک» این باز همه توی تاریکیهای انیومهای پریش بی آذرخش زده و آن در راز جنگهای «ایده» استوس «پریش» و

چاره آن نیست تنها توی آذرخش بمب «آتم» ...!

توی راز «جنگ توی تاریکیها» - نیست رازی دیگر جز - همه «کاتاستروف» کرده! فرجامش - همه «بستی» است و بیابانش - همه «بربریزم» است.

توفان «دژرسانس» - «Dégénérecence» و در ترمی دیگر «هرز روئبهای نژادی» توی همین «تاریکیها» به نیرو آمده در یاره «سانتر» «هلتیپ» «تهران» توی این نژاد که: «آهرمن» و نازی و آریا و ترک و آسوری و یهود و بربر، «بی هیچ» «کنترول» - همه توی هم جوشیده ...! رازش همه توی همین فریاد های «پارلماناریزم»! «برابری» و «هومانیزم» تضج! و محیط این نژاد توی این نژاد های دو بر هم و پریش در ژرف «تاریک»! «انحطاط اخلاقی» «کاتاستروف» توی این نژاد روی - بژرف هشت و چنگی «هرز نژاد»، «هیبرید» و «آناریا» گشته فرمانفرمای! و نیست - هیچ «فرق» توی اینها - توی همان تاریک آئین «سام» - که بنیاد گشته آن، کوئی این روزگار «کد» - «Code» آ میر آریا را ...!

هر آهنگی این روزگار در ساز «یار کین فقر» با این تیپ نبرد یعنی در راز نژاد توی تاریکیها در پروژه های فرمانفرمائی «آریا» - (توی هر آن «آریا» - گروه) که پیرا کننده به پهنای کره نیست آن مگر «تیشه به بنیاد خویش»! و این تیپ بیچارگی ها خود بنیاد رویش هر «میکروبی» است توی این نژاد بر «بنیاد» آن - هم «کمونیزم»!

ریزش این بی یابان آمیولهای «زهر» در راز «فانانیزم» آئینهای «سام» بکرب این نژاد از توی همین تاریکیها، توی راز این «سیه پوشیها» و توی این «اشکر ریزبهای» بی یابان بخیال نبرد با «کمونیزم» - نیست در رازش جز ابراز «بیچارگی» ...! و یابان این سیه روزها - همان خاکت هست بسر! و چنین در چنگ خویش ریختن بنیاد «کمونیزم» ...! نی! به این «اهریمنیزم» توی نژاد «آریا» بایست یابان دادو با این عبرت های بی یابانی را که گرفته این نژاد در راز این «آئینهای» از بنیاد بوج، این بی ژرفیها - در کنگره های بی یابان «لوکارنو»، «ژنو»، «سانفرانسکو» و این کنفرانسهای «تراژیک» لختی هم بایست بخود آمده، یعنی «از دائره ملکات پوسیده» بوج و

تراژیک خویش برون، «قوانین اساسی» را در همش نوردیده، گریز از زنده آید «فرم» و پیرایند
 از همان بنیاد «Code» هارا و راز «محیط» و «پرورش» و هر «آئینی» را طبق دینامیزم نژادی
 اش در آورده و از دایره فانیسم مذهبی «سام» خویشتن را «آزاد» - یعنی، کمتر در سپهر «دعاگری»
 فریاد «بشریت»؛ «عدم نفوق نژاد»؛ «آزادی» و «برابری» و «هومانیسم»؛ داده و بیشتر «حقایق»
 را روی اصل «فیلزوفی نژاد» و «علم» و همان راز آفرینشش «در گروه بندبهای نژادی» و تضاد
 «کاراکتر Caractère» و «ذات» داوروی کرده و گره را زیر «آرپادرفش» از دهشت این جنگهای
 «پیری می تیف»، «آ نر مال» و «بربر» اش بر هاشد .

نقشهای جنگی این روزگار پیر سالخورده آنکلو سا کس «چرچیل» دوربینی های ژرف وی و
 فریاد «آلارم»^(۱)؛ «کنتر» بالشوینزم - (بعلاف درایت های رست پژوهندمان «التیام» (۱) یا این اساس بربریم)
 در این هنگام که «دینامیک» گره آماده جنگ گشته شایان ستایش هست، ولی «تا بر چه بنیادی»
 ریخته شود این بار کرده ریزبهای جنگ در ژرف این گره بربر؟!
 باز «زیر لنگرهای آئینهای پریش «سام»؛ باز، بر بنیاد «نور»؛ باز، نسوی «آ نر اشری»
 اندوستری؟ وین «محیط» های هرز؟ و - این پرورشهای «ناساز»؟
 هیئات! که گر بر این بنیاد ریخته شود باز، کرده ریزبهای «جنگ» پاشیدگیهای کروی
 را - نیست هیچ پایانی .

«تلخ» - کشته «های خویش را توی «آ نر اشری» نژاد در وینده است «اروپ» توی جنگهای
 نخستین و همان را توی راز «ورسای»؛ و چنین توی بمبارانهای بی پایان اهریمینیم اش هم - این بار
 باز - همان را در ژرف «اروپ» ناچار است به درو... ولی «در هر رخسار» بدین تب «نور» توی این
 نژاد این بار نیست پایان آید .

بی این «آرزوی» شبه ای نیست که «سبتتیز»؛ «آر فرم» «آرپا» - فیلزوفیهای ژرف توی کهن
 آئین «آرپا گروه» در ژرف آسیا - ب - کولتور اروپ - (ویژه توی ریزبهای اناب های «رومانیک» اش
 (۱) «آلارم» را تهران - «آزیر» خوانده، اشار باعلام «خطر» هست و آماده گی برای پندره
 شدن حوادث تلخ!

در سپهر ریزبیم) و - پ - بفرجام، در هم شدن با اینها «سیوبلیزاسیون» رفرمه انارزوی، رلههای
 ژرف بازی کرده است .

توی ناخست های «نرومن» - «کنتر» - «کمونیسم» بوی «آتم» تنها آمده تا این روزگار!
 و فاقد هست آن هر «ژرف آر» - فیلزوفی «رادر نبردیا» «مارکس» و آن - توی فاشازبهای
 آئین «سام» هست همه - آراپشش «در ترمی دیگر» در سپهر همان فیلزوفیهای است که
 «بنیاد» است در راز خویش «مارکسیزم» را !!

باز «من در اربهای» هومانیسم توی آن فرمانفرماست اباز، فاشازبهای «آزادی» همه
 فرو هشته بر باز، توی تاریکیهایش «بشر» در راز «کنتر» - نژاد همه سایه زده اباز «برابری» است
 همه آرزوی !!! باز «ابراز همرازی همه» - «بازو دائیرم» است در راز فرمانفرمائی! و توی این بی ژرفیها
 ریختن باز بنیاد «نور» هست توی نژاد خویش! و همه اینها رازش - نیست این روزگار معکودر راز
 «ماتریالیسم» و فرمانفرمائی کاپیتالهای «هرز» «کآن نیز «رمز» اش در راز «تمرکز» انبوههای «رنج»
 هست - توی هر نژادی که شد! بهر آئینی که در آمد و توی هر تب «اهریمین» «کآن دیدافتاد» !!
 «رنگ و رخ»^(۱) و ریخت «بر این بنیاد» همه «فانازی» «نژاد چیست»!! آئین که چه !!!
 توی راز «هومانیسم» بگیز همه عمر...! و توی دانه های زنجیر «بشر» - بردگی نمای...! - این،
 بنیاد آئینهای «سام»! او فریاد «مارکسیزم» نیز همین است! داد «پرولتاریزم» بر همین بنیاد توی
 «ماسک» «بشر» - در راز «استعمار» است همه و بفرجام آرزوی گری و انبوههای «رنج» گره بگرد
 «سرخ» - درفش «بی هیچ» امتیاز» در راز نژاد همین هست بنیادش! تنها پایک فرق و آن در تا کتیک
 «اگنومی» است بر اساس «هژمونی» کاپیتال توی جنگال «سرخ»! که سر آن نیز پوشیده نیست
 بر «سپید» - کاخ!

چنین، راز نبردیا «کمونیسم» نیست توی راز «نور» نژاد نرومن در ژرف اروپ آرپا و نگرفته
 هر گز «بنیاد» - توی هر اس این نور راز این نبرد - نه توی «پلان مارشال» و هم هر گز تنها نسوی

(۱) - رخ - کتا، از «تیب» است و در ریخت «اشار» پانگنمان نوادی و قالب -

پوش آذرخش نمب «آتم»! نبردبا «گموتیزم» نیست - آریان! نوی فاتحانهای کمتر - «ناتور» -
 نوی آسانها و لفافه های «مذهب»! و هرگز در نبرد نوی تاریکیهای «ژودائیزم»! ای، همه اینها
 ریختن بنیاد همان «هرمنیزم» هست به پدید آمدن نژاد هائی همه در برابر هم و بریش، بر برد «آمرال»
 و چنین ساز کرده ای بر «جانور» و - ایجاد وحشت و بس.



«سرپیچ تاریخ»

«کره»، پس - در سرپیچ تاریخ افتاده - آریان! چرخ روز گردید، به پس درواز مذهب گذشته
 هرگز! آئینی را طبق «دینامیک» نژادی بر «بنیاد کهن آریا - آئین خویش» از «نو» بیاست
 آراست و «زیست سرافراز» را بنیادی «نو» بنیاد ریخت و از «نو» ریخت راز «کادر»، و این
 هم پدید نیاید مگر درواز «آریا - فیلزوفی» و «پرنسپ» «بیلگبوت» و در نر می دیگر
 گروه بندیهای «سیستانیک» علمی نژاد و مرجیدن دانه های «ژنیال» آنرا از توی انبوه های
 آن و ریختن پس به «آپارات» فرماقرعائی و در نر می دیگر بگرد «آریادرفش» بر فراز
 کره.

نقشه های یان اروپ «بربان»، پس ژرف تر آینده «هینلر» بی همین «آرزوی» و در پی، این
 روزگار بانیی دیگر نقشه های «چرچیل» در ساز «بلوک - bloc» اروپ و فرجام تکان «سیمدکاخ»
 در سپیده همان جنگهای یسن در گرد بگرد «یک درفش» کمتر - ژاین و چنین در هم نوردیدن
 آرزوی های عاری از هر ژرفی در بولیتیک «انزوا» و آمال «نادرشاه» افشار در روزگار خود در
 محور آسیا - همه در راز خود در عین «نفس» در رستاخیز نژادی «آریا» شایان ستایش هست.

چین، هم «آری و آس»^(۱) بی داد «هستی» خویش او در آتاپ نصین هند آریا، ایران زمین و افغان
 توی آن آژنگهائی که تندخو رشیده این روزگار از بنیاد جنگهای III کره «باچار» است به «گرد
 بگرد» «یک درفش» و ساز «زمینه» های ژرف توی این توفان شکر ف بیاس «آریادرفش» و از این
 روی بیرون از هم «هم» - آیدون این نژاد بایست بی هیچ درنگ و در «هر فروت» گان پیش افتد به تکان
 آید و از بنیاد!

«ژنو» مرد! در بی آن «سافرانسیسکو» و چنین هم آیدون «پاریس» - آذرخش جنگهای III

(۱) - اشاره به آن آریهای براکنده است بر روی آسیا، نکات دیگر را در حساب نیاز به برزده چایی
 سال ۱۳۲۵ - ۱۹۴۷ در سپهر فیلزوفی نژاد - نگارش آریایارت و گروه بلدی آریا نژاد در همین «برزه»
 بردارید! از تفسیر بیشتر با لحاظ بولیتیکی بوزش و هم نمی بینم در آن نیازی.

کره بیابانی زده توی تباریکها، توفانهای هراس آورش همه در پی و دینامیزم «کره» آماده
«کانستروف» است.

«پراز به نیروی خویشتمن بایست کرد آرنان»! نیازی نمی بینم بگریزد در «تاریخ» و کافی است
شاید این عبرت که توی چه تاریکیهایی این روزگار پیچیده تراژدی - «چین»، «یالستین» و
«بالکف» ...!

بیاس «درفش» بایست شتافت که «زیست سرافراز» توی آژنگ آذرخش سرنیزه بنیادش
همهزیر آن ریخته شده و بس! چاره «بیچارگی» های تراجم نیست توی اشکریزها - توی کنکره
«پاریس»، «تهدراز» «افسکو» و هرگز توی هر آن هرز بنیاد است که «کنتر» آریا «دینامیزم» این
روزگار گرفته پای! از هر ژرف پردازها بیار! نکات در این مورد خودداری و کافی است این اشاره که:
«نیست راز نبرد با فلسفه» کمونیزم «هرگز این روزگار توی غبار «صوفیزم» و راز «عرفان» و نه توی
داد «اسلامیت» و یانوی «اونوی» ابد «تولژی» «پرو-تازیزم»! و هرگز توی اشکیاریهای «پارلمانی»
در «گرد «مزار» اندوتزی! و ترند از پرش آذرخش جنگ «توی آن مرز که «کمونیزم» زده
سایه همه بر فرازش»... اعاری است این «زیست» های زشت از هر لژیک «تاریخ» «فلسفی» و «پولیتیک»!
چنگی نژاد جنگجوی آریایی «هلند» در سبیده دمان جنگهای III کره افتاده و در برابر توفان
«سرخ» و ابراز بی کیهی ابوه های «زرد» پرازش ناچار بسرنیزه و بی «داد هستی» خویش توی
آذرخش «دینامیت» پژو هیده «شانس» را و نه توی اشکریزها، نه توی راز عرفان و هرگز توی
تاریکیهای کله های تیره و تار! بی، تیردپی «زیست سرافراز» در «اراده» چنگی است جنگجوی و
رازش «عشق» هست و «سانتر» اش توی «دلهای خوبین»! و - این هم آرزوی من هست.

چنین پرش آذرخش «رولوسیونم نخست آرزو است بی هر آمال در کرد درفش» و روی این بنیاد
«نمر کر» نیرو و پس توی «پرتو» سرنیزه - یعنی ایجاد «قدرت»، «خلق» - هر آنچه که آرزوست.
«پوچ» است ورنه هر کرده ریزهای «ژرف» توی آن تراژیکه - نیست «خود» فرمانفرمای» ...!

«پارلماتاریزم»

«پارلماتاریزم» باراز «دینامیزم» این نژاد - نیست ساز افرجامش - این، همه «بردگی»
است! و ریختن زنجیر است بکرب نژاد خویش! راز «نبرد» یا «کمونیزم» - نیست بنیادش
جز، توی راز «آریاسپنت» آکادمی» و توی پرش برق «دینامیت» همه کنتر - «دینامیت»
و همه در کرد همان - «درفش» که سه هزار سال است که تمام افتخارات «تاریخ» را این نژاد
به پرازبدان ریخته بنیاد.

توی پرش آذرخش «رولوسیون» در کرد «درفش» گوهرهای ژلی بی هیچ درنگ بایست
بر بنیاد نقشه هائی ژرف «کربال»، دانه های وزینش را بر چین و بگرد «درفش» ریخته و «زیست
سرافراز» را توی «آمپرنو» چنین زیر «آریا-درفش» اش پیراز بسرنیزه بنیاد ریخت و هرگز توی
راز «عرفان» پردازیها! «ماسکه» و «ژژوئیت وار»! بی توی این تاریکیها «محو» هست این نژاد
و این هرز در آئینها بایست در «برنسیپ» فرمانفرمایی برای همیشه نابود و آتارش توی این نژاد
«نیست» گردد.

«پارازی تیزم»

«پارازی تیزم» و هر بنیاد «گدارومی» و - این «بربریزم» را - نیست چاره جز:

- ۱) کنجینه های کل محور «شاهنشاهی» - یعنی «مناج» مهم «کابینال» در هر تیب که پدید
آمده - «ناسیونالیزم»، زیر «کنتر و لهای ژرف» آمده و «پلانیزم» گردد.
- ۲) نه بر اساس «کمونیزم» بی ایل زیر «آریا-درفش» و در محور نقشه های - آکادمی
آرزوی!
- ۳) توی نقشه های «ویژة» فرمانفرمایی، کذل نژاد بایست «سرشمار» «طبق آماری» «نو»
کرده بندی و چنین «ارگانیزه» گردد - بیدارنگ «نیروی رنج»!
- ۴) هر تیب کرده ریزهای «اکنومیک» - (پنج، هفت و ده ساله) «زیر آریا-درفش» -

که کنایه از «آمپیر نو» است - کنترل و بی هیچ درنگ بایست بر بنیاد «کنجینه های پهنای هم

این هرز» - (بر اساس که بدان بهرگز شدت - یعنی در راز «تمرکز» منابع «مهم» زود در جنگ

فرماندهای خویش و هرگز بر اساس «وام» بچربان افتد!

تاراند بایست نژاد «پارازیت» را از نومی نژاد خویش افس است - «هومانیسم» ...! بدین

دورنمای تراژیک بایست پایان داد!

«فرق» هست در «دینامیزم» نژادی، «کانگوری» هر دوده - نیست در «ذات» یکسان! و

«کالیبر» لیاقت هر فرد «دیگر» هست در راز «هستی» نومی این گردنده چرخ او بدین «راز مهم»

در بنیاد «ناتور» نومی اکبر «فانتالیزم» همه بی اعتنائی شده این روزگار ...!



«بنیاد فرهنگ»

«نومی راز کرده ویزیهای «فرهنگی» در ریختن هر بنیاد آرزوی - چون باید این روزگار

«تضاد» دینامیزم نژادی در «ژرف» محور دآوری، کنش و لهای ژرف قبل از وفیک تانیاید

نومی کار بی این راز مهم، بر چنین نگردد تیپ های «ژنیال» آریا، بی اعتنائی گردد بموارد

«پولیتیک» نژاد و هرز بار آید بفرجام چنین - چو این روزگار «ژنراسیون فرماندهی»

پایان آن، آریان نیست - جز «نیستی» و این راز را کافی است که نومی تاریکیهای «پایتخت»

در ژرف کلوید ...!

فنا است «ژنی» در راز این «فانتالیزم»! «آریا آریستوکراسی» - (شماره ۴ تیپ های «ژنیال» است)

نومی این «هرزروئیهها» محوهست، چنگی «اکبیری» میکروپ و از نومی هم ریخته بفرجام

و «سلب» هست از چنین چنگی «اکبیر» باور دارا، «حق زیست سرافراز» ...! و بیش از

«بردگی» در «ژیک» این روزگار نیست هرگز وی را لیاقتی دیگر و بایست «محو»

گردد آن!



«آکادمی»

کر، نه نیرو ساز این روزگار در بنیاد «آریا - سینت - آکادمی» آید بگرد «درفش»! و فرو

از بنیاد بریزد بنیاد «یارلما تاریزم» و قانون اساسی بر بنیاد «دینامیزم» این نژاد نگیرد پای او تمرکز

(نومی ژرف گفته های آکادمی آرزوی) - نگیرد نیروی «ژنیال» در ژرف «درفش» و بر از بنیاد نگردد

بفرجام این «بنیاد های هرز» - نیست آن هرگز «فرماندهای»! بل، اساسی است آن - همه

«بوج»! همه «هرز»! و همه «تور»!



۱) نومی راز « یکتای پرستی » ام « چنین : آ - خدا پرستی » است نخست آرزوی ونه پرستش « پیامبری » وهم هرگز گرفتن به « بت » !

ب - پندایش « Superhomme » نومی نكدانه های « ژنیال » مورد ستایش هر « آریا » است و بر همین بنیاد « نوادر » و چنین هم هر آن جنگی چکیده و بر چنین که به پراز بگردده « ژنیال » خداداد خویش - برده « زل » را نومی توفان این گردیده چرخ !

ب - هبانی « یکتای پرستی هر « آریا » - نیست ، مگر نومی همین راز فلسفی و آن در « دینامیزم » خویش کمتر - « آریا » ایده نوازیهای پریش هست در راز « کمون » و چنین در گریزهای خویش من بی هیچ پروای بهاس « درفش » شتافته که در گرد سه هزار سال است که نومی چنگک جنگی چکیده « آریا » به پراز بهمین ژرف فیلزوفی - نومی « پرتو » آذر خشن شمشیر پراز بر فراز « البرز » آمد .

۲) بنیاد « A.S.A » یعنی (آریاسپنت - آکادمی) بجبر تاریخ روی « دینامیک » زمانه ریخته شده و این بنیاد « آمپیر » آرزو است ! « فرمانفرما » - نومی نقشه های ژرف اوی « برچین » و از نومی « کربال » وی نگذرد هرگز آنکه فاقد « لیاقت » فاقد خصائل « آریائی » و فاقد هست گردده « ژنیال » را !

« چنین هر اساس « کمون » که « پارلماناریزم » آغاز آن و پیش « سوسیالیزم » و پایانش « کمونیزم » است « محو » هست در آن محوری که « آریا درفش » گشته بیای .

۳) معیار « زیست سرافراز » زیر « آریا درفش » در راز « آریانیزم » (۱) - نیست مگر ، در راز همان « لیاقت » و هر که در « کالیبر » خویش .

« چنین » پس « مرگ هست سر نوشت » یارازی نیزم « در پهنای « آمپیر » آرزوی !

(۱) برخی نومی ارکان همین پای تحت یکتای « باره به « بند » و برخی به پوزخند ... برسیده - « نواد » یعنی نومی همان « آتشی » که « هیتلر » سوخت !! و نواد « زرمین » محو گشت !! نومی پروپلم « دژنراسی » نواد آریا پارالیزه هست !! و بنیاد نوده « ما » نومی تاریکیهاست همه ... الخ ... (به باورقی بر گه - ۲۹ بردازید)

۴) نیست راز فرمانفرمائی بر پراسیپ « آریا - آبن » - جز « در راز « نوادر » و جنگی « برچیده » نواد و راز « نواد » و ستردن هر لکه « آریا » فیلزوفانه نومی ایمن ستراد در گرد « درفش » و چنین ساز « محیطی » زیبا و پرورش های « ساز » به - « دینامیزم » این نواد .

بر همین بنیاد است که من سر و شاخ بی هیچ هراس از « نور » باهر آن - « آریا » ایده نوازیهای پریش گشته ، و به راز « فوق » ایمان و « محو » میخواهم آن بنیادی را که ژنی « یهود » است نومی تاریکیهای « مارکسیزم » پدید آورده در « آریا - مرز » و در این نبرد پرازم - نیست جز به پروردگار « یکتای » و « آریا آبن » خویش و آن « ژرف فیلزوفی » که همه چیز نومی آن در « جوش » است ، همه در راز « ارژی » است و در راز پرتو « هور » و همه چیز درخروش است ، حقایق « هستی » نومی راز « تکان » همه گرفته یای و همه در « دینامیزم » رنج « و نیست بنیادی پریش هیچ آذر خشی راز نومی توفان « هستی » جز همه بر بنیاد « عشق » و سرفرازها را « جنگک » هست زیر « آریا درفش » همه بنیاد .

چنین « برد » در سپهر « آریانیزم » - نیست ، مگر در ابراز « کرده ژنیال » و راز « لیاقت » و ابراز « هر و نیزم » - کمتر هر اساس « هر یمنیزم » و آنجا که « اراده » پیولاد در راز « عشق » گشته همیشه بر تیره « عقل » چیره !

- در آغاز اشاره شد که از هر گریزی در ژرف فیلزوفی نواد ناچارم بخودداری - چه آن « وارد » نیست در این برزه - به آرزوی ، و کافی است این اشاره که این تراه با فاقد هر ژرف آنچه نکته « دژنراسی » در راز همان شکفتهای « سلیکسیون ناتورل » و « اتود » های ژرف « داروی نیزم » ، « د - لاپوژ « de Lapouge » ، « مته نیزم » ، فلسفه « گوینو » و Polygenisme نیست در آن پایه - هراس آور کآن را شاه خال « نبرد نومی تاریکیها » پیش کرده اهرین ... و تاریک نیست بنیاد نواد ایران اینها هرز سرانی است همه : سوخته هرگز « هیتلر » بکفر « نواد پرستی » : سر ، سوخته ، آرسوخته است که نوادش هم هست ! و نیست « محو » نواد زرمین امریک « هیتلر » گر تنها به پراز به « آریا درفش » بوده ، پس افتخاراتی را بس بزرگ برده وی در « تاریخ » ، و چنین شبه ای نیست که سرفرازیهای او در پاس آئین خویش در تبیب خود همان است که « سکران » برده در روزگار خویش ، « کبریک » برده و تبیب های « کالیله » بردا پریش آذر خشی « نواد » نومی تاریکیهای کرده توفانهایش در بی و این راز را در ژرف در « سکند بناوی » ، نومی آلمانها و در « بریشانی » پژوهید ! کافی است اشاره در این باره برای « ایی زد » بژرف انگاره های شایان ستایش آمپیر « بریشانی » در « اتود » ده ها « پرفسور » راز « برانندگی » نوادی همر برکس « الیزابت » را در ساز هروسوی در دورهای هم - این روزگار « لنتر » .

۵) بر همین بنیاد، من در این «پُرزه» ریختن هر بنیادی را ژرف کنتز - اهریمن در راز
 «گرو بگرد آریافش» اش پژوهیده که بر، بهنگام خود بایست بفراز «گروه» آید.

دائر را چو بی این آرزوی خرد تر گرفته و ژرف «آسیای آریا» فرو و گریز را توی تاریکیهای
 «تهران» انداخته، آغاز پرش هر آذرخش را در راز این «توفان» توی همان تاریکیهای
 پای تختش در کرد «درفش» کرده آرزوی - به پیراستن نخست هر آن «نابزاندگیها» در
 زیر همین «درفش» و بر، از بنیاد گرداندن هر بنیادی هرزه - توی پای تخت و بر همان بنیاد
 بنیاد «پارلمانتاریزم» را وساز نه «سنا» بل، «گنگاس هفتکانه آمپیر» تحت ریاست عالیله
 «شاهنشاه» زیر «آریادرفش»! و - این پرش آذرخش نخستین هست توی این ژرف تاریکیها
 در ساز «آمپیر» آرزوی!

بنیاد «آزادگی» - چنین بر بنیاد «آمپیر» ریخته شده توی این نژاد و «زیست سرافراز»

نژاد مراهم - همین اساس هست «بنیاد»!

«چنین - بیزارم من از هر آثار «بردگی» و - «زیست سرافرازم آرزو است»!

«پایان»

«غلطنامه»

| غلط | برگ | درست |
|-------------------------------------|-----|---|
| مرز «تبر» و «اروند» | ۳ | مرز «فرات» و «تبر» یا «اروند» |
| آثارشیزم | ۴ | آثارشیزم |
| میان بیان انسانها | ۴ | میان انسانها |
| Subjectif | ۴ | Subjectif |
| پنهای کره | ۵ | پنهای کره |
| بکنات پرستی | ۶ | یکتای پرستی |
| گر باور ندارند | ۴ | گر باور ندارند |
| سوسیالیسم | ۷ | سوسیالیزم |
| ریخت تنها، یا یک فرق | ۴ | ریخت تنها - یا یک «فرق» |
| بر پرستی | ۴ | بر پرستی |
| همه در هم سینتهز شده | ۸ | همه در هم بایست «سینتهز» شده |
| مگر، در راز | ۱۳ | مگر آ - در راز |
| پدید گشته، در | ۱۴ | پدید گشته، پ - در |
| کره و توی | ۴ | کره و پ - توی |
| پتیارگی را نیست - جز | ۱۶ | پتیارگی را نیست وازی - جز |
| راز این نبرد - نه توی «بلان مارشال» | ۲۱ | راز این نبرد به «برد» اروپا نیست راز این نبرد تنها توی «بلان مارشال» |

« پناه یکتومان »

superiorità - برتری ، برجهان - قوی ،
athocion - و بیهای روزگار مانی کین .
Hybride - نژاد دوهم ، پاپاک ، چندرگ
« Aparat » واز آریایی (آلمانی) ؛ این واژه از اصطلاحات جنگی و از آریایی ، و از اصطلاحات پزشکی
شده و پس درون اصطلاحات پولیتیکی میگردد .
و آریات بر ممالق مانی و اشلز ، یکتوری یکتوری است - ام از دربار « بلات لوده » هیئت وزراء پاپاک ، پارلمان وینا ،
و در ضمیمه وابسته بندهای که بهنگاری یکتوری یکتوری است .
کالینر - « Galibier » = دکالینر ، دوخورد ، پناه ، نژاد به طریقت
آریاک - واز آریایی (ایرانی) = موج وهر آن جین وینکی است که بر خشاره دریا آید .
آریاک - واز آریایی (ایرانی) یعنی دشمنی « آورده شده » .
د لوطی نشین) ، « قضی باناموس و هر بر مشی .
« Filter » واز آریایی (آلمانی) است یعنی « آسو آری » ، سرد .
« parole »
تا امروز « پنهان معنی کین باشی باقی است این است که همان را بر گزیدیم .
آمران = در معنی و فاعله موافق آلمانی .
gentleman این واژه چون در آلمانی

« پاد یگنومان »

« برای زبانهای آریایی » نامان «متنو اروپ» بر کترین واژه های «آریایی» برارنده تر است - بپسگام خود تا انتخاب و ازدهای
تایر ازنده و آریایی که از آریایی و ازدهای واژه است «

پارده واژه های « پیرزده » فیروز و فی توان :

پیرزه و پیرز - واژه «آریایی» (ایرانی) - یعنی تربیت و بر که بازه آمده . در تازی اینجا یعنی «مروزه» نامیر است . این واژه در
زبان ایتالیایی تا این روزگار رفته است و پیرزه مرپاره یعنی را گویند .
«سپهر» واژه آریایی (ایرانی) یعنی = آسمان و sphaera و اشاره به عالم دوران است .
«در سپهر فلرونی بود» اینجا یعنی در sphaera فلرونی توان .
«کتر» - «Contre» - واژه آریایی (فرانس) - در تازی یعنی «ضد» ، مخالف و نقطه مقابل آمده .
ایتاب - «Etappes» - واژه آریایی (آلمانی) = در تازی اینجا یعنی مرحله و مراحل در جمع آمده .
ترم - «terme» - در تازی - «استطلاح»
«دین» = اشاره به شخصیت های فوق العاده ، برجسته و زنی است
دینامیزم (dynamismo) - واژه آریایی «یونانی» است . اشاره به یک قوه طبیعی بنیانی است که در ذات ، سرشت و پید آمده .
برادمانی و رگین - اشاره به براد های غیر آریایی یا غیر سینه واد « است یعنی براد هاییکه اراصل در براد زرده» و یا اراصل «براد
سیاه» باشند .